

عنوان خاطره:

تجربه مرخصی نلی در یک خانواده مذهبی در اصفهان به دست آمدند
استان و قریه خلیجی بی بوده اند پدر خود و از دست داده اند و همسر
الاین که از غایت پدر محروم بوده اند نسبت به اوست بودند و همسر
من کو نیز به یک اتفاق واقعه ای بود که است من ریخته که یاد پدر است
من افتادند.

استان زاهد که محروم بوده اند قتل پدر خانم استان روحه خوانی بوده و
تجربه برای یک که در یک خانواده استان به آنجا می رفتند که به خانگی که
همسر استان هستند آنها می شوند و با هم ازدواج می کنند. همسر تجربه
من کو نیز استان در نزدیکی خلیج ملاحظه می کردند چون کم سن و سال
بودیم و هیچ صحبتی و از من دریغ نمی کردند و هر چه فکر می کردم حق
نمی توانم که خود را بگویم که ادیان عرفی زدند که من به اوست شده
با شرم خدا اگر یک روز کار استان طول می کشید و قرار بود که در دست
به بند به چندین نفر بیایم من دارم که حق مرا مطلع کنند و دامن من را
شوم (کفن که نبوده و من نفقه آن را بابت نفر بیایم به هم می آورم) شرف
پیش برور برای من چند نفر بیایم من دارند) همسر تجربه می شوند
در دوشین که من به در دارم استان (اصره یعنی دارند) هیچ

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

۳
بچه محمدی

کاری انجام بدهم تا کارها خود انجام من دارند صحت بهی هم
 هم من گفتند که حال مادران مساعد نیست در این چند وقت به حال آنها
 مادران عواجلت به شدت عواجلت در آن به شدت
 همسر سنجید من گویند که من چهل فرزند کوچک داشتم و که تنها بیدار می شدند
 صبح ها که من خوابیدم و وقتی بیدار می شدم من دیدم خودشان
 صبح به درستی کرده اند و کارها مربوط به بچه ها و هم انجام داده اند و
 وقتی من بیدار می شدم چهره های من تر دیدم من گفتند شما صحت بودید و اصحاح به
 استراحت داشتید.

همسر سنجید من گویند از طوایف خویش که ایشان دارم مسافر کاری بود
 که با هم من رفتم ایشان در مسافرت با بر خوش اصدی بودند و هم
 دوست داشتند که با ایشان هم سفر شوند و در مسافرت هم کارها و
 انجام من دارند و اجازه می دارند که من کاری انجام دهم من گفتند شما فقط
 استراحت کنید و وقتی هم برای زیارت به حرم امام رضا (ع) من رفتم
 خودشان یکی یکی به روی دوستان من گذاشتند و برای زیارت
 می بردند و بعد از آن هم مسئول نماز و روز و شب من شدند نماز صبح
 صبح به روی دوست من داشتند مقصد بودند این خانه و صبح بخوانند
 و صبح بپوشان از زیارت هم سعی می کردند هدیه ای هر چند کوچک هم
 شده برای دیگران بخرند همسر سنجید من گویند کاری نبود در مسافرت

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

۴
 شماره محمدی

که برای من نکرده باشند و اکنون که شش من حشر نش و بخورم.
 این با این قصد است که زنده بمانم و شش که من درین خوانده بودم
 اهل مطامع هم بودند و یکی از مذهب و طاعت می کردند اما به طاعت
 قرآن مجید و حج البیت (ع) علاقه بسیاری داشتند و
 تقوی و هم در این کتاب از شش من خوانده بودم برای خوانده شدن هم
 با تو می کردند.

این به پیش من در به علاقه زیادی داشتند و شب بیداری (رو)
 خانه به غیر نور و نور است این پیرو از طاعت^۲ من شب و وعظ
 شب بوی خانه و پیرو از آن شب بوی و دیگران هم می دانند و
 هم می گویند که هر سال تریبی که من شود هر ط شب بوی می بینم
 و در این من افتد.

یک و صلی دوست داشتند و گاهی آن فرصتی داشتند یک ها خودشان
 و دیگر یک ها فوتی و زنی می کردند یک ها هنوز یادشان هست که پیرو
 وقتی هیچ ها من خواستند آن با خواندن و هیچ نشو و نشو جعفر
 آن من و خواندن یک ها و صدام من زدند و آن من بوسیدند و یک ها
 به شش ها شش^۱ که من دادند هم یک ها به صند بیدارند و هم
 آن با برای غرض بیدار کرده باشند صند^۳ به من می شود
 که هر یک ها و بیدار من کردند صند آن بی که به تکلیف ترسیده بودند و

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد محمدی

روزه بر آفتا واجب نبود و هنوز هم فاعل آن سحری بود
 می نهایی که با این سحر بودند و در من سحر و من سحر خوش آن روزها
 این (درد و...) قبل از آنکه هم در سحر هرات سحر می کردند و بعد
 از سحر و... این سحر هم هر چه به اتفاق طواری در سحر جمعه سحر
 می کردند و موقع سحر سحر می کردند در سحر از سحر می کردند
 طواری جدا شوند و خود را سحر می کردند به سحر سحر سحر
 سحر و سحر و... سحر می کردند طواری سحر هستند و این دارد که سحر
 که به خواهند سحر و... سحر می کردند

این سحر از دست سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 هم اگر سحر می خواهند به این سحر می کردند از سحر می کردند
 سحر می کردند که سحر می کردند در سحر و... سحر می کردند
 سحر می کردند و سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 و با آنکه خود سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 می کردند آن سحر می کردند سحر می کردند

سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند
 سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند سحر می کردند

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

۶
 سحر می کردند

و در آن شب که آن ضریح و صحنه عالی است آن کبریا می شود پهلوی آن

و به این من دهند

همه سینه من گویند که صحن آن من ضریح خودم هم جمله و صحن
من که در آن من نفس من کبریا از هیچ کس بوقعت نداشته باشد
و هر کاری که دوست دارد بگوید خودم باین انجام دهم و هیچ
کس بوقعت نداشته باشد

این در این برای ازدواج است که باین خورشید بود در آن ضریح
سئل داده در یک بیداری معلول به کار شدند و وقت ضعیف کنند
آغاز شد است من خود و آمده رفتن به چمن می کردند و آن
موقع چهار فرزند داشتند (۲ دختر و ۲ پسر) روزی برای اوین ^{بستند}

بیرون ضخم یک آخرت که پسر بچای ۳۰۰۰ بوده و بیل کرده و
دیده است که آمده اند و سینه گفت این بچه و بیه داخل منزل و اینکه
او و سینه که سینه در رسم که اکثر این یک خان رفتن من شود و
بعد از آن چهار سوره اند که ها بی ضریح من دهند که قرار است چهار روز
دیگر عروسی دختر است که بزرگتر شود و است که با اصفهان می آیند
و کارهای به عروسی دختر است که انجام من دهند و سب عروسی هم
حضور داشته اند و هیچ روز عروسی به فاصله آمده رفتن من شوند و
هر چه ضریح اصدار من است که چند روز دیگر باین من گویند که

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

که آنچه الان به من اصرار دارند ایشان در بیم هم داخل بکاری
کار می کرده اند (ما اینهمه سراجی هم به از عملیات محرم دریا کن که در پیش
می روند در حله ناخواسته در پیش به بکاری که ایشان هم حضور داشتند
ایشان به آرزوی قلبی خود می رسند و دعوت حق و بس که می بیند
هر ارادیه در پیشان بختی اصرار واقع است.

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

بکر محمدی



بی نیلی احمدآبادی



متری

و ادگی: نیلی احمدآبادی

نام پدر: محمود

تاریخ تولد:

تاریخ شهادت: 1361/8/11

محل شهادت: عراق

کد مزار: 34-31-04

شماره پرونده: 6125488

محل پرونده: منطقه 3 اصفهان

کد شناسایی: 1807660

محل اعزام: سپاه

زندگی نامه:

نیلی احمدآبادی، مرتضی / الف - ش : نهم بهمن 1316، در شهرستان اصفهان چشم به جهان گشود. پدرش محمود و مادرش عذرا بیگم نام داشت. تا پایان دوره ابتدایی درس خواند. کارمند بود. سال 1345 ازدواج کرد و صاحب دو پسر و دو دختر شد. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. یازدهم آبان 1361، با سمت نیروی واحد تدارکات در عین خوش دهلران توسط نیروهای عراقی شهید شد. تا کنون اثری از پیکرش بدست نیامده است.

